



اشاره‌ای به کرامات امام حسن

تقوی - صادقی

طلیعة سخن:

فرود آی و به او سلام برسان و تبریک بگو و بگو که علی علیه السلام نسبت به تو به منزله هارون نسبت به موسی علیه السلام است، پس نام فرزند هارون را بر او بگذار. جبرئیل فرود آمد و پس از ابلاغ سلام و تبریک، عرض کرد: خداوند به تو امر کرده که نام فرزند هارون را بر او بگذاری. حضرت علیه السلام فرمود: نام او چه بوده است؟ عرض کرد: «شبر». حضرت فرمود: زبان ما عربی است. جبرئیل عرض کرد: پس نام او را

در نیمه رمضان سال دوم یا سوم^۱ هجری ستاره‌ای دیگر در آسمان امامت و ولایت بدرخشید و بانور خود جهان را منور ساخت. پس از تولد، حضرت فاطمه علیها السلام او را برای نام گذاری خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آورد، آن حضرت فرمود: من در نام گذاری او بر رسول خدا پیشی نمی‌گیرم. پس او را به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آوردند، ایشان فرمودند: من در نام گذاری او برخداوند عزوجل پیشی نمی‌گیرم. در این هنگام خداوند به جبرئیل فرمود: محمد صلی الله علیه و آله صاحب فرزندی شده،

۱. اصول کافی، کلینی، دارالاضواء، ج ۱، ص ۴۶۱؛ بحار الانوار، مجلسی، دار احیاء التراث العربی، ج ۴۴، ص ۱۳۴.

«حسن» بگذار، و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین کرد.^۱

کنیه ایشان ابو محمد است و برخی از القابشان عبارتند از: «سید، مجتبی، سبط، الامین، الحجّة، البرّ، التّقی، الزّکی و الزّاهد».^۲

ایشان هفت سال و اندی از دوران کودکی خویش را در دامان شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله سپری کردند و پس از آن ۳۰ سال یآوری صدیق برای پدر گرامی خویش بودند و پس از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام ۱۰ سال عهده دار امامت شیعیان گردیدند.

سرانجام معاویه - لعنة الله علیه - با فریفتن «جعده»، همسر آن حضرت و اعطای صد هزار درهم و وعده ازدواج با فرزند خود یزید، امام علیه السلام را مسموم ساخت و ایشان پس از ۴۰ روز بیماری در آخر صفر سال ۵۰ هجری مظلومانه به شهادت رسیدند.^۳

دوران امامت آن حضرت با دوران خلافت یکی از پلیدترین و در عین حال زیرک‌ترین خلفای بنی امیه مقارن بود. معاویه بن ابی سفیان که بازور و نیرنگ حاکمیت خود را تثبیت کرده

بود، برای توسعه و بسط حکومت خود از هیچ اقدامی فروگذاری نمی‌کرد، و از آنجا که خاندان اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنان را مانع اصلی بر سر راه خود می‌دید، به روشهای گوناگون به خشونت و ظلم و جنایت نسبت به آنان اقدام می‌کرد. ابن ابی الحدید از علمای اهل سنت می‌نویسد: شیعیان در هر جا که بودند به قتل می‌رسیدند، بنی امیه دستها و پاهاى اشخاص را به احتمال اینکه از شیعیان هستند می‌بریدند و هر کس که معروف به دوستداری و دلبستگی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود زندانی می‌شد و اموالش به غارت می‌رفت و خانه‌اش ویران می‌شد.^۴

ابن جریر طبری از مورّخین اهل سنت از قول ابوسوار عدوی می‌گوید:

۱. الأمالی، شیخ صدوق، مؤسسة الأعلمی، ص ۱۱۶؛ بحار الانوار، همان، ج ۴۳، ص ۲۳۸.
۲. مناقب ابن شهر آشوب، طبع حیدریه، ج ۳، ص ۱۷۲؛ بحار الانوار، همان، ج ۴۴، ص ۱۳۵.
۳. مصنّفات مفید علیه السلام، الارشاد، ج ۱۱، ص ۵؛ مناقب ابن شهر آشوب، همان، ج ۳، ص ۲۰۲؛ بحار الانوار، همان، ج ۴۴، ص ۱۳۵.
۴. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، دار احیاء الکتب العربیة، قاهره، ج ۱، ص ۴۳-۴۵.

**پدیده‌های جهان محکوم
به یک سلسله قوانین ثابت
و سنتهای لایتغیر الهی
می‌باشند و خداوند متعال
جهان را بر چهارچوب
معینی قرار داده که گردش
کارها هرگز بیرون از آن
انجام نمی‌شود.**

روشن می‌شود که نه قوانین آفرینش
استثناء‌پذیر است و نه کارهای خارق
العاده استثناء در قوانین آفرینش و
سنتهای الهی است.

اگر در برخی موارد در سنتهای
جهان تغییراتی مشاهده می‌شود، آن
تغییرها معلول تغییر شرایط است و
بدیهی است که هر سنتی در شرایط
خاصی جاری است و با تغییر شرایط،

۱. تاریخ طبری، دارالقاسوس الحدیث، ج ۶
ص ۱۳۲.
۲. فاطر / ۴۲.

سمره بن جندب که جانشین زیاد بن
ایبه در بصره بود، در بامداد یک روز
چهل و هفت نفر از بستگان مرا کشت
که همگی حافظ قرآن بودند.^۱

کرامات و قانون علیّت

پدیده‌های جهان محکوم به یک
سلسله قوانین ثابت و سنتهای لایتغیر
الهی می‌باشند و خداوند متعال جهان
را بر چهارچوب معینی قرار داده که
گردش کارها هرگز بیرون از آن انجام
نمی‌شود. «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»^۲؛
«برای سنت خدا هیچ تغییری نخواهی
یافت.»

با توجه به این مطلب ممکن است
این سؤال در ذهن بوجود آید که آیا
انجام معجزات و کرامات، نقض قانون
علیّت و سنتهای لایتغیر الهی نیست؟

مسائریالیستها و طرفداران
جهان‌بینی مادی دچار چنین توهمی
شده‌اند و از آنجا که بخشی از قوانین
طبیعی جهان را که به وسیله علوم
تجربی کشف گردیده، قانونهای واقعی
و منحصر فرض کرده‌اند، معجزات و
کرامات را نقض قانون طبیعت
پنداشته‌اند. اما با کمی دقت و تتبع

اگر در برخی موارد در سنتهای جهان تغییراتی مشاهده می‌شود، آن تغییرها معلول تغییر شرائط است و بدیهی است که هر سنتی در شرایط خاصی جاری است و با تغییر شرائط، سنتی دیگر جریان می‌یابد.

سنتی دیگر جریان می‌یابد، پس اگر مرده‌ای به طور اعجاز زنده می‌شود و یا فرزندی همچون عیسی بن مریم علیه السلام بدون پدر متولد می‌شود، برخلاف سنت الهی و قانون جهان نیست؛ چراکه بشر همه سنتها و قانونهای آفرینش را نمی‌شناسد و همین که چیزی را بر ضد قانون و سنتی که خود آگاهی دارد می‌بیند، می‌پندارد که برخلاف قانون و سنت الهی و نوعی استثناء و نقض قانون علیت است، در

حالی که آنچه را به عنوان قانون می‌شناسد، قشر قانون است نه قانون واقعی.

آنچه را که علوم بیان کرده است، در شرائط مخصوص و محدودی صادق است و زمانی که با اراده یک پیامبر یا ولی خدا کاری خارق العاده انجام می‌گیرد، شرائط عوض می‌شود، یعنی روح نیرومند و پاک و متصل به قدرت لایزال الهی شرائط را تغییر می‌دهد. به عبارت دیگر، عامل و عنصر خاصی وارد میدان می‌شود، بدیهی است در شرائط جدید که از وجود عامل جدید یعنی اراده نیرومند و ملکوتی ولی حق ناشی می‌شود، قانون دیگری حکمفرما می‌گردد.^۱

علامه بزرگوار طباطبایی رحمته الله علیه در این باره می‌نویسد: همه امور خارق العاده... به مبادی نفسانی و اسباب ارادی مستند اند چنان که در کلام خداوند به آن اشاره شده است، و کلام خداوند به این امر صراحت دارد که مبادی و اسباب ارادی موجود نزد انبیاء

۱. مجموعه آثار، شهید مرتضی مطهری رحمته الله علیه، ج ۱، ص ۱۳۸.

انسان پاکی از نفس من و عضوی از
اعضاء من و فرزند دختر و نور چشم
من است. پدرم فدای او باد.»

پیامبر ﷺ ایستاد و ما هم
ایستادیم، ایشان به امام حسن علیه السلام
فرمود: «أَنْتَ تُفَاحَتِي وَأَنْتَ حَبِيبِي وَمُهْجَةُ
قَلْبِي؛ تو ثمره من و محبوب من و روح
و روان منی.»

در این هنگام یک مرد اعرابی به
سوی ما می آمد، حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:
مردی به سوی شما می آید که با کلامی
تند با شما سخن می گوید و شما از او
بیمناک می شوید. او سؤالهایی خواهد
پرسید و در کلامش درشتی و تسندی
است.

اعرابی نزدیک شد و بدون اینکه
سلام کند گفت: کدام یک از شما محمد
است؟ گفتیم: چه می خواهی؟
پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمودند: «مَهْلًا؛ آهسته
[ای اعرابی].» او که از این برخوردار،
پیامبر صلی الله علیه و آله را شناخت گفت: «يَا مُحَمَّدُ!
لَقَدْ كُنْتُ أَتَيْضُكَ وَلَمْ أَرَكَ وَاللَّآنَ قَدِ اذْدَدْتُ

و رسولان و مؤمنین بر تمام اسباب در
جميع حالات برتری دارد. خداوند
متعال می فرماید: «وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا
لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ
جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ»؛ «و همانا عهد ما
در باره بندگانی که به رسالت فرستادیم
سبقت گرفته است که البته آنها بر
کافران، فتح و پیروزی یابند و همیشه
سپاه ما [بر دشمن] غالبند.»

و از این مطالب می توان نتیجه
گرفت که این مبدأ برتر و غالب، امری
ماورای طبیعت و ماده است.^۲
اینک به برخی از کرامات امام
حسن مجتبی علیه السلام می پردازیم:

وسعت علم در کودکی

حذیفة بن یمان نقل می کند که
روزی بر بلندای کوهی، در مجاورت
پیامبر بودیم و امام حسن علیه السلام که کودکی
خردسال بود، با وقار و طمأنینه در حال
راه رفتن بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ
جَبْرَئِيلَ يَهْدِيهِ وَيَمَكِّثُ عَلَيْهِ مَسْدُودَهُ وَهُوَ وَكَلْدِي
وَالطَّاهِرُ مِنْ نَفْسِي وَضَلَعُ مِنْ أَضْلَاعِي هَذَا
سِنِّي وَفَرَّةٌ عَيْنِي بِأَسْمِي هُوَ؛ همانا جبرئیل
او را همراهی می کند و میکائیل از او
محافظت می نماید و او فرزند من و

۱. الصافات / ۱۷۱-۱۷۳.

۲. المیزان، علامه طباطبایی، اسماعیلیان، ج ۱،

لَكَ بُغْضًا؛ ای محمد! در گذشته کینه تو را به دل داشتم ولی تو را ندیده بودم و الآن بغضم نسبت به تو بیشتر شد.»

پیامبر صلی الله علیه و آله تبسم کردند، ماخواستیم به اعرابی حمله کنیم که آن حضرت با اشاره ما را منع فرمودند. اعرابی گفت: تو گمان می‌کنی پیامبری؟ نشانه و دلیل نبوت تو چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ أُحْبَبْتَ أَخْبَرَكَ عُضْوٌ مِنْ أَعْضَائِي فَيَكُونُ ذَلِكَ أَوْ كَدَّ لِيْرَهَانِي؛ اگر دوست داشته باشی عضوی از اعضاء من به تو خبر دهد تا برهانم کامل تر شود.»

اعرابی پرسید: مگر عضو می‌تواند سخن بگوید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نَعَمْ، يَا حَسَنُ قُمْ؛ آری، ای حسن! برخیز.» آن مرد امام حسن علیه السلام را به خاطر کودکیش، کوچک شمرد و گفت: پیامبر فرزند کوچکی را می‌آورد و بلند می‌کند تا با من تکلم کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّكَ سَتَجِدُهُ عَالِمًا بِمَا تُرِيدُ؛ تو او را به آنچه اراده کرده‌ای دانا خواهی یافت.» امام حسن علیه السلام شروع به تکلم کرد و فرمود: «مَهْلًا يَا أَعْرَابِي!

مَا غَيِّبًا سَأَلْتَ وَابْنَ عَمِيٍّ
بَلْ فَتِيهَا إِذَنْ وَأَنْتَ الْجَهْلُورُ
فَإِنْ تَكُ قَدْ جِهَلْتِ فَإِنَّ عِنْدِي
شِفَاءَ الْجَهْلِ مَا سَأَلَ السُّؤُولُ
وَبَخْرًا لِأَتَقَسَّمُهُ الدَّوَالِي

تُزَانًا كَمَا أَنْزَلَهُ الرَّسُولُ؛ آرام باش ای اعرابی! تو از انسان کند ذهن و فرزند شخص کند ذهن سؤال نکردی، بلکه از یک فقیه و دانشمند سؤال کرده‌ای؛ ولی تو جاهل و نادانی.

پس اگر تو نادانی، همانا شفای جهل تو نزد من است؛ زمانی که سؤال کننده‌ای سؤال کند. دریای علمی نزد من است که آن را با هیچ ظرفی نمی‌توان تقسیم کرد و این ارثی است که پیامبر صلی الله علیه و آله از خود به جای گذاشته است.»

سپس فرمودند: «لَقَدْ بَسَطْتَ لِسَانَكَ وَ عَدَوْتَ طَوْرَكَ وَ خَادَعْتَ نَفْسَكَ غَيْرَ أَنَّكَ لَا تَبْرَحُ حَتَّى تُؤْمِنَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ هر آینه زبانت را باز کردی و از حد خود فراتر رفتی و خود را فریفتی، ولی از اینجا نمی‌روی مگر اینکه ایمان می‌آوری، اگر خدا بخواهد.»

و از حالات من چیزی بر تو مخفی نیست؛ چنان که گویی این علم غیب است.»

سپس آن مرد به دست امام حسن علیه السلام مسلمان شد و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مقداری قرآن به او آموخت و او از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه گرفت و به سوی قوم و قبیله خود بازگشت و عده‌ای را به دین اسلام وارد کرد.

بعد از آن، هر موقع که امام حسن علیه السلام را می‌دیدند، خطاب به ایشان می‌گفتند: «لَقَدْ أُعْطِيَ مَا لَمْ يُعْطَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ؛ همانا به امام حسن علیه السلام نعمتی عطا شده که به احدی داده نشده است.»^۱

میوه دادن درخت خشکیده

روزی امام حسن علیه السلام برای عمره به سوی مکه عظیمت کردند. در این سفر، فرزند زبیر ایشان را همراهی می‌کرد. در طول مسیر، در مکانی، زیر یک درخت خسرمای خشکیده به استراحت پرداختند. ابن زبیر به امام علیه السلام عرض کرد: «لَوْ كَانَتْ فِي هَذَا النَّخْلِ

بعد از آن، امام صلی الله علیه و آله جزء به جزء وقایعی را که برای او اتفاق افتاده بود، بیان کرد و فرمود: «شما در میان قومتان اجتماع کردید و گمان کردید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرزندی ندارد و عرب هم از او بیزار است، لذا خون خواهی ندارد و تو خواستی او را بکشی و نیزه‌ات را برداشتی، ولی راه بر تو سخت شد، در عین حال از تصمیم خود منصرف نشدی و در حال ترس و واهمه به سوی ما آمدی. من به تو از سفرت خبر می‌دهم که در شبی صاف و بدون ابر خارج شدی، ناگهان باد شدیدی وزیدن گرفت و تاریکی شب بیشتر شد و باران شروع به باریدن کرد و تو با دلتنگی تمام باقی ماندی و ستاره‌ای در آسمان نمی‌دیدي تا بواسطه آن راه را پیدا کنی...»

مرد عرب با تعجب گفت: «مِنْ أَيْنَ قُلْتَ يَا عَلَامُ هَذَا، كَأَنَّكَ كَشَفْتَ عَنِّي سُوَيْدَ قَلْبِي وَ لَقَدْ كُنْتُ كَأَنَّكَ شَاهَدْتَ نَبِيَّ وَ مَا خَفِيَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِي وَ كَأَنَّهُ عَلِمَ الْغَيْبَ؛ ای کودک! این خبرها را از کجا گفתי؟ تو از تاریکی و سیاهی قلب من پرده برداشتی، گویا تو مرا نظاره کرده بودی

۱. بحار الانوار، مجلسی، همان، ج ۴۳، ص ۲۳۳-۳۳۵

نمود و شخصی به ایشان عرض کرد: «لَوَزَيْتَ لَيْسُكَنَ عَنْكَ هَذَا النَّوْرَمُ؛ ای کاش سوار مرکب می‌شدید تا این ورم [پای] شما تسکین پیدا کند.» امام علیه السلام فرمودند: «كَلَّمَا وَلَكِنَّا إِذَا أَتَيْنَا الْمَنْزِلَ فَأَيُّهُ يَنْتَقِلُنَا أَسْوَدَ مَعَهُ دُهْنٌ يَصْلُحُ لِهَذَا النَّوْرَمِ فَاشْتَرَوْا مِنْهُ وَلَا تَمَسُّ كَوَّةً؛ هرگز! [سوار بر مرکب نمی‌شوم] و لکن وقتی به منزل‌گاه [بعدی] رسیدیم، شخص سیاه پوستی نزد ما می‌آید که روغنی دارد و برای [درمان] این ورم خوب است، روغن را از او بخرید و نسبت به او بخل نورزید.»

یکی از غلامان به ایشان عرض کرد: بعد از این منزل منزلی که شخص سیاه پوستی در آن باشد وجود ندارد تا برای شما روغن بخریم.

امام فرمودند: «آری چنین کسی را خواهیم یافت.» پس از آنکه مقداری راه پیمودند، شخص سیاه پوستی جلوی آنها آمد، امام علیه السلام فرمود: آن سیاه پوست نزد شماست، روغن را از او بخرید.

رُطِبَ أَكْثَانُهُ؛ ای کاش این درخت، خرماي تازه داشت و از آن می‌خوردیم.» امام علیه السلام فرمودند: «أَوَأَنْتَ تَشْتَهِي الرُّطْبَ؛ آیا تو به خرماي تازه اشتهايي داری؟» او گفت: آری. امام حسن علیه السلام سر را به سوی آسمان بلند نمودند و دعایی خواندند. در این هنگام درخت، سبز شد و پراز برگ گردید و دارای خرماي فراوانی شد و یاران ایشان از آن درخت بالا رفتند و خرماي زیادی چیدند.^۱

آگاهی از غیب

از معجزات و کراماتی که تمام ائمه علیهم السلام از آن بهره‌مند بودند، علم غیب و آگاهی از اموری است که بر دیگران مخفی می‌باشد، و در تاریخ موارد متعددی از ائمه معصومین علیهم السلام در این باره مطالبی نقل شده است. در مورد امام حسن علیه السلام نیز مواردی نقل شده که از غیب حوادثی را خبر می‌دادند. از باب نمونه به یکی از آن موارد اشاره می‌کنیم:

در سفری امام حسن علیه السلام با پای پیاده به سوی مکه حرکت می‌کرد. در میانه راه پای مبارک آن حضرت ورم

۱. مدینه المعاجز، چاپ قدیم، ص ۲۰۷؛ مناقب ابن شهر آشوب، همان، ج ۳، ص ۱۷۳.

إِخْرَاجِهَا وَ مُنْتَبِي عَلَى يَدِهَا؛ هرگز چنین نمی‌کنم و حال آنکه آرزوی من به دست او محقق می‌شود». «لَمَا لِي مِنْهَا مَحِيصٌ وَ لَوْ أَخْرَجْتُهَا مَا يَفْتُلْنِي غَيْرُهَا كَانَ قَضَاءً مُقْضِيًّا وَ أَمْرًا وَاجِبًا مِنَ اللَّهِ؛ مراگریزی از این شهادت نیست و اگر او را خارج کنم کسی غیر از او نیست که مرا بکشد [درحالی که] شهادت من قضای حتمی و امر واجبی از ناحیه خداوند است.»

چند روزی از این خبر نگذشته بود که معاویه (لعنة الله عليه) همسر آن حضرت را فریب داد و به واسطه او، آن حضرت را به شهادت رساند. امام علیه السلام در هنگام شهادت به همسرش چنین فرمود: «يَا عَدُوَّ اللَّهِ! قَتَلْتَنِي فَأَتَلَكَ اللَّهُ أَمَا وَاللَّهِ لَأَتَصِيبَنَّ مِنِّي خَلْفًا وَ لَأَتَنَالِيَنَّ مِنَ الْفَاسِقِ؛ عَدُوَّ اللَّهِ خَيْرٌ أَبَدًا؛ ای دشمن خدا! تو مرا کشتی، خدا تو را بکشد، آگاه باش که به خدا سوگند! از من فرزندی باقی نخواهی گذاشت و از [معاویه] فاسق و دشمن خدا به تو خیری نخواهد رسید.»^۲

۱. مناقب ابن شهر آشوب، همان، ج ۳، ص ۱۷۴؛
مدینه المعاجز، چاپ قدیم، ص ۲۰۶؛
بحار الانوار، همان، ج ۴۳، ص ۳۲۴.
۲. مناقب ابن شهر آشوب، همان، ج ۳، ص ۱۷۵.

آن شخص سؤال کرد: این روغن را برای چه کسی می‌خواهید؟ شخصی گفت: برای حسن بن علی علیه السلام.

آن سیاه پوست گفت: مرا نزد او ببرید. پس از آنکه او به نزد امام علیه السلام آمد، عرض کرد: «يَا بِنَّ رَسُولِ اللَّهِ! إِنِّي مَوْلَاكَ لَا أَخَذُ ثَمَنًا وَ لَكِنِ أَدْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي وَ لَدَا سَوِيًّا ذَكَرَ أَيْحِبُّكُمْ أَهْلَ النَّبِيِّ؛ ای فرزند رسول خدا! من غلام تو هستم و پول این روغن را نمی‌گیرم. لکن از خدا بخواه که فرزند سالم پسری به من عطا کند که دوستدار شما اهل بیت باشد.» بعد از آن به برکت دعای امام علیه السلام آن شخص دارای چنین فرزندی شد.^۱

خبر دادن از شهادت خویش

روزی امام حسن علیه السلام به فرزندان و بستگان خویش فرمود: «إِنِّي أَمُوتُ بِالسَّمِّ؛ من با سم به شهادت می‌رسم.» اهل بیت ایشان پرسیدند: چه کسی به شما سم خواهد داد؟ فرمودند: «جَارِيَتِي أَوْ إِمْرَأَتِي؛ کنیزم یا همسرم.» به او عرض کردند: «أَخْرِجْهَا عَنْ مِلْكِكَ عَلَيْهَا لَعْنَةُ اللَّهِ؛ او را که لعنت خدا بر او باد- از ملک خویش خارج سازید.»

امام علیه السلام فرمودند: «هِيَ هَاتِ مِنْ